

مبانی مذهبی و قومی طالبان

مبانی مذهبی و قومی طالبان

این نوشتار با توجه به ضرورت ارزیابی مبانی فکری و اعتقادی جنبش طالبان که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است، سعی کرده است تا مبانی فکری جنبش طالبان را با توجه به دو محور بررسی کند: یکی محور مذهبی و دینی؛ دوم، محور قومی و قبیله ای؛ زیرا سنت‌های قبیله ای که طالبان از میان آن برخاسته، تأثیر قابل توجهی در تفسیر دینی طالبان از مذهب داشته است.

مقدمه

پس از اینکه جنبشی به نام ((طالبان)) در پاییز 1373 از مرز ((اسپین بولدک)) پیشروی سریع و غیرقابل انتظار خود را به سوی شهر مهم و استراتژیک قندهار، موطن سلاطین 250 ساله افغانستان شروع نمود؛ حرکت آنها، ناظران و تحلیلگران داخلی و خارجی را سخت دچار شگفتی ساخت. کمتر کسی می توانست تصور نماید که جنگ‌های دامنه دار داخلی در افغانستان که تاکنون تلفات و ویرانیهای بی شماری را به همراه داشته است (بدون اینکه تغییری در توازن قوا بین طرفهای درگیر به وجود آورده باشد)، روزی به دست یک گروه ناشناخته و نوپا به پایان خود نزدیک شود. جنبش طالبان برخلاف تصور تمامی محافل سیاسی جهان که همواره در پی راه حل‌های شکست خورده ((سیاسی)) در این کشور بودند، بر روش نظامی گری پافشاری نموده و به دور از هیاهوی داخلی و بیرونی به لشکرکشی های خود در ولایات مختلف این کشور ادامه داد و پس از چهار سال جنگ و گریز، سرانجام توانست مهمترین پایگاههای احزاب جهادی را فتح نموده و حضور خود را در غرب (هرات)، شمال (مزار شریف و شیر غان) و مرکز (بامیان و هزارجات) و مهمتر از همه در کابل، پایتخت افغانستان تا حدودی تثبیت نماید. ظهور ناگهانی این گروه در معادلات سیاسی و نظامی افغانستان و موفقیت‌های نظامی آن در 90 درصد از خاک این کشور، حدسها و احتمالات زیادی را درباره ماهیت، نیت و اهداف و روابط خارجی آنها به وجود آورده است. تحلیلگران سیاسی، مطالب فراوانی در زمینه ابعاد سیاسی این جنبش و پیامدهای احتمالی آن در منطقه، به بیان و قلم درآورده و احتمالات متعددی را در این خصوص ابراز داشته اند. و از طرف دیگر، افکار سخت گیرانه مذهبی جنبش طالبان که تحت عنوان ((اجرای احکام شریعت)) و تشکیل دولت ناب اسلامی به اجرا گذاشته می شود، تشویشهای بیشتری را در داخل کشور و منطقه باعث گردیده است.

اما علی رغم نگرانیهای به وجود آمده از ناحیه افکار سخت گیرانه و انعطاف ناپذیر رهبران این گروه - که ریشه اصلی در نگرانیهای سیاسی ناشی از این جنبش به شمار می رود - تحلیلها و ارزیابیهای کمتری در خصوص افکار و عقاید آنها به عمل آمده است. احتمالاً نوپایی این جنبش و نیز عدم استقرار کامل آن در افغانستان و شکل نگرفتن یک دولت آرمانی مورد نظر آنها که زمینه را برای اعمال سیاستهای واقعی جنبش فراهم سازد، سبب گردیده است تا افکار جنبش به روشنی برای همگان روشن نگردد و یا اینکه در خارج از مرزهای افغانستان، به خوبی انعکاس نیابد. با وجود همه این ابهامات و محدودیتها، جا دارد که در خصوص تفکر سیاسی - مذهبی

جنبش طالبان توجه لازم به عمل آمده و زوایای فکری آنان به بحث و بررسی گرفته شود. مقاله حاضر با توجه به ضرورت ارزیابی مبانی فکری و اعتقادی جنبش طالبان که تاکنون کمتر به آن پرداخته شده است، هم خود را بر این مهم معطوف داشته واز ارزیابی ابعاد سیاسی و وابستگی های خارجی و سیاستهای کشورهای منطقه و جهان که احتمالاً در شکل گیری طالبان نقش داشته اند، چشم پوشی می کند. ارزیابی ما از مبانی فکری جنبش طالبان بر دو محور تمرکز خواهد یافت؛ یکی محور مذهبی و دینی؛ دوم، محور قومی و قبیله ای؛ زیرا ما معتقدیم که سنتهای قبیله ای که طالبان از میان آن برخاسته، تاثیر قابل توجهی در تفسیر دینی طالبان از مذهب داشته است. اما از این نکته نباید غافل شد که دسترسی به منابع مورد نیاز، امری بسیار دشوار و بعضاً ناممکن بوده است؛ لذا نوشتار حاضر صرفاً گامی ابتدایی در این زمینه شمرده شده و انتظاری بیش از این نخواهد داشت.

الف - مبانی تفکر دینی

((تفکر)) به اصولا پدیده آنی و ناگهانی نیست که به دور از هر عامل دیگری ناگاه به صورت جامع و مانع در نقطه ای به ظهور رسد و سپس به سرعت گسترش پیدا کرده و محیط اطرافش را تحت تاثیر جاذبه هایش قرار دهد. تفکر و اندیشه، جریانی است که طی یک دوران طولانی بر اثر فراهم شدن زمینه ها و شرایط اجتماعی و زمانی به تدریج انسجام حاصل نموده و شکوفا می شود. ارزیابی هر جریان فکری، نیازمند مطالعه پیشینه تاریخی، شرایط اجتماعی و عوامل زمانی و مکانی متعلق به آن جریان فکری می باشد. بنابر این، اگر بخواهیم یک ارزیابی کوتاه از تفکر و مبانی فکری جنبش طالبان به دست دهیم، ابتدا ضروری است به بررسی اندیشه های رایج در محیط ظهور و انعقاد هسته اولیه طالبان پرداخته و ارتباط حال و گذشته طالبان و همفکران آن را با محافل فکری و آموزشی آنان و نیز زمینه ها و شرایط زمانی و مکانی ذی دخل در تاثیرپذیری فکری آنها را بازگو نماییم و پس از ارزیابی کوتاه از بستر فکری طالبان، به بررسی اصل تاثیرپذیری فکری و مبانی تفکر آن، که محصول شرایط و عوامل نامبرده می باشد، بپردازیم. در این بخش از این مقاله، مطالب ما پیرامون همین دو محور مطرح خواهد شد.

1- پیشینه و بستر فکری طالبان

جنبش طالبان، جنبشی است تشکیل یافته از علما و طلاب مدارس دینی افغانی که عمدتاً در پاکستان تحصیل کرده اند. تعداد این محصلین علوم دینی که در دو دهه اخیر در داخل شهرهای پاکستان و اردوگاههای متعلق به مهاجرین در دو ایالت ((بلوچستان)) و ((سرحد)) مشغول فراگیری علوم قرآنی و حدیثی بوده اند، به هزاران نفر می رسد. پس از کودتای کمونیستی سال 1357 در افغانستان و اشغال این کشور به وسیله ارتش اتحاد شوروی سابق در زمستان سال 1358، صدها هزار شهروند افغانی از شهرها و روستاهای شان به جانب پاکستان مهاجرت کردند. این مهاجرین، اکثراً در داخل اردوگاههایی که از طرف دولت پاکستان و سازمان ملل با حمایتهای وسیع مالی کشورهای غربی و عربی تاسیس شده بود، اسکان داده شدند. نسل جدید این مهاجرین که در اردوگاهها و یا شهرهای پاکستان نشو و نما یافته بود، به راحتی جذب مدارس دینی موجود در این کشور گردیده و در آنجا مشغول فراگیری علوم دینی گردیدند. گرایش نسل جدید خانواده های مهاجرین به مدارس علوم دینی، دلایل ایدئولوژیکی و اجتماعی متعددی داشت. مدارس و دانشگاههای دولتی افغانستان به دلیل گرایشهای فکری و انحرافی، خاطره ناخوشایندی در میان شهروندان این کشور از خود به یادگار گذاشته بود؛ خصوصاً پس از تسلط چپ بر افغانستان، مدارس دولتی، نمادی از اندیشه های چپی و ضد دینی شناخته می شد. از طرف دیگر، در صفوف مجاهدین و مبارزین، حضور گسترده و بسیار فعال علما و طلاب

جوان که در دفاع از دین و وطن و استقلال کشور، دوشادوش سایر مردم به جهاد اشتغال داشتند، جلب توجه می نمود، اینان، علما و طلابی انقلابی بودند که اکثرا نقش پیشاهنگی قیام و مبارزه را نیز دارا بودند.

از یک سو، حاکمیت فضای ایدئولوژیکی بر ملت بویژه بر مجاهدین و پیشاهنگ شدن روحانیت در هدایت نهضت، نقش مدارس دینی و تحصیل یافتگان آن را در سطح جامعه به شدت افزایش داده و از طرف دیگر، هجوم گسترده مهاجرین به پاکستان، محدودیتهای فراوانی را در زمینه مدارس جدید داخل اردوگاهها ایجاد نمود؛ به طوری که امکانات محدود این مدارس جدید، توان پوشش دادن کامل نوجوانان و جوانان مهاجر را دارا نبود. این در حالی بود که مدارس دینی با کمترین امکانات خویش، می توانست بیش از ظرفیت واقعی خود، طلبه و دانشآموز دینی جذب نماید.

احزاب تندرو اسلامی پاکستان؛ مانند: جمعیه العلماء اسلام، جماعت اسلامی و جمعیت اهل حدیث، تحت تاثیر انگیزه های دینی و نژادی (پشتون گرایی) به کمک مهاجرین افغانی شتافته و مدارس و مراکز آموزشی متعددی برای فرزندان آنها تاسیس نمودند و یا اینکه آنها را در مدارس وابسته به خود، در شهرهای مختلف پاکستان جذب کردند. ((دهها مدرسه که به وسیله جمعیه العلماء پاکستان (احتمالا جمعیه العلماء اسلام نه پاکستان) بنیادگذاری شده بود، جوانان افغان را به خود جذب کردند. افغانها نیز از اینکه مدارس فوق الذکر، مجانی بوده و در آن، قرآن کریم و مسایل دینی تدریس می شد، به این مدارس پیوستند.)) (1)) بنابر این، اولین آموزه های فکری طالبان در این مدارس انجام گرفت و طالبان نیز شنیدند تحت تاثیر مواد آموزشی آنها واقع شدند. قبل از شروع به هر نوع بررسی در خصوص چگونگی ارتباط طالبان با این مدارس و نیز نقش مدارس نامبرده در تربیت فکری طالبان لازم می نماید تحلیلی کوتاه از جریانهای فکری اسلامی در کشور پاکستان به عمل آورده و جایگاه جمعیه العلماء اسلام و جناح فکری مربوط به آن را در میان سایر جریانهای اسلامی مطرح در این کشور، روشن سازیم.

در یک تقسیم بندی کلی و عمومی، می توان سه جریان فکری اسلامی عمده را در این کشور ملاحظه نمود که منشا اولیه تمامی آنها، در تفکر اسلامی به هند بزرگ (قبل از تجزیه به هند، پاکستان و بنگلادش) برمی گردد. جریان اول، جریان بنیادگرایی افراطی است که ریشه در افکار و اندیشه های شاه ولی الله دهلوی (1703-1762) دارد. نهضت شاه ولی الله، در آغاز یک نهضت فکری - فرهنگی بود که اصلاح افکار دینی و خرافات زدایی را از زندگی جامعه مسلمانان هند، هدف اساسی خود قرار داده بود((اما پس از او، پسرش شاه عبدالعزیز (1746-1824) و نوه اش، شاه اسماعیل (1781-1831)، آن را به یک جنبش اجتماعی - سیاسی تبدیل کرده و علیه سلطه انگلستان موضع گرفتند.)) (2)) در نیمه دوم قرن نوزدهم میلادی، یکی از علمای برجسته پیرو نهضت شاه ولی الله، به نام محمد قاسم نانوتوی در سال 1284 هـ (1867م) مدرسه معروف ((دیوبند)) را در قصبه ای به همین نام، در ایالت اتارپرادیش هند بنیانگذاری کرد. مدرسه ((دیوبندی)) به تدریج تبدیل به یک مکتب فکری ویژه ای گشت که تا امروز، به افراد تحصیل کرده در آنجا و یا وابسته به طرز تفکر آن عنوان ((دیوبندی)) اطلاق می شود. ((بنیان گذاران این مدرسه، حنفیانی سخت گیر و دقیق بودند و در مبادی تعلیم و جزم اندیشی، بر عقاید و مذاهب کلامی اشعریه و ماتریدیه مشی می کردند.... مدرسه آنها، تجدید حیات علوم کلامی در هند مسلمان را وجهه ((همت خود قرارداد و دانشهای جدید را از مواد درسی خود حذف کرد.)) (3)) مکتب دیوبندی پس از اینکه رنگ سیاسی نیز پیدا نمود، علمای وابسته به آن با همکاری تعدادی از علمای وابسته به جناحهای دیگر، گروه ((جمعیه العلماء هند)) را در سال 1919 به وجود آوردند. پس از تجزیه هند و به وجود آمدن پاکستان، شاخه انشعابی آن،

تحت عنوان ((جمعیه العلمای اسلام، فعالیت‌های خود را در پاکستان فعلی ادامه داد. ((جمعیه العلمای اسلام)) به رهبری موسس جدید خود، مولانا بشیر احمد عثمانی به حزب سیاسی - مذهبی دیوبندیها تبدیل شد. این حزب، امروز به دو گروه اکثریت و اقلیت تقسیم گردیده است. رهبری جناح اکثریت را مولانا فضل الرحمان و رهبری جناح اقلیت را مولانا سمیع الحق به عهده دارد. این دو رهبر، هر دو متعلق به گروه قومی پشتون هستند و از لحاظ فکری، طرفداران سرسخت قرآن و سنت و سیره خلفا و صحابه و معتقد به نظریات علمای سلف و مخالف با اجتهاد و تجدد به شمار می روند. روابط این دو رهبر((پشتون تبار دیوبندی)) با گروه طالبان بسیار عمیق و ریشه دار است که بعداً پیرامون آن توضیح بیشتر خواهیم داد.

دومین جریان فکری در پاکستان، جریان مولانا ابوالاعلی مودودی (1903-1979) است که با اندک تسامح می توان آن را جریان ((اخوانی)) در این کشور نامید. مولانا مودودی علی رغم اینکه شخصیتی بنیادگرا و تا حدودی متأثر از افکار اصلاحی شاه ولی الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی است؛ اما با وجود این، میان اندیشه و روش سیاسی او با جمعیه العلمای اسلام تفاوت زیادی مشاهده می شود. مودودی معتقد به برخورد نقادانه با تاریخ صدر اسلام بوده و در باره نوع حکومت اسلامی، از ((جمهوری الهی)) (تئوکراسی جمهوری) نام برده است. ((4)) مودودی در کنار تفکر سلفی گری، از نوعی پذیرش روشهای معاصر در نظام سیاسی غافل نمی باشد. او به نظام چند حزبی و انتخابات آزاد اعتقاد کامل داشته و استفاده از شیوه های دولت داری مدرن را در حکومت دینی تجویز می نمود و می گفت: ((تشخیص دادن افراد مورد اطمینان در محیط ما، با آن راهی که مسلمانان اولیه اسلام می پیمودند، امکان ندارد... بنابراین، باید طبق مقتضیات زمان خود، راههایی را به کار بریم...))((5))

مودودی در سال 1941 میلادی گروه ((جماعت اسلامی پاکستان)) را بنیانگذاری نمود. این حزب، امروز بزرگترین حزب اسلامی در پاکستان به شمار می آید. رهبری کنونی ((جماعت اسلامی)) را قاضی حسین احمد به عهده دارد. قاضی حسین احمد طرفدار وحدت اسلامی و مبارزه با نفوذ فرهنگ غربی است؛ اما روش مبارزاتی او کاملاً مسالمت آمیز و غیرانقلابی بوده و تحول فکری - فرهنگی را قبل از هر نوع تحولی در نظام سیاسی، لازم و ضروری می شمارد. ((جماعت اسلامی)) در دوران جهاد افغانستان از جمعیت اسلامی برهان الدین ربانی و حزب اسلامی حکمتیار قویا حمایت می نمود.

سومین جریان اسلامی در پاکستان، جریان سر سید احمد خان (1817-1898) است. سید احمدخان، الگوی مسلمان لیبرال در محافل روشنفکری پاکستان شناخته شده است. او معتقد به مراجعه مستقیم و بدون واسطه به قرآن به عنوان بهترین راه شناخت دین بوده و نقش ((سنت)) و ((اجماع)) را در منبع شناسی دین مورد تردید قرار می داد. سید احمد خان تحت تاثیر مکتب عقل گرایی و فلسفه طبیعی قرن نوزدهم اروپا قرار داشت و قرآن را تفسیر علمی می نمود. ((6)) مهمترین ویژگی در تفکر احمدخان، گرایش او به نوگرایی غرب بود. گرایش غربی گرایانه سید احمد خان، انگیزه خصومت مسلمانان سنت گرا با او گردید و سرانجام او را متهم به ارتداد و انحراف از دین نمودند. مسلمانان روشنفکر دانشگاهی و تا حدودی ((مسلم لیگ)) (اگر آن را یک حزب صرفاً ملی ندانیم) از هواداران جریان سوم به شمار می روند.

این سه جریان فکری همان طوری که اشاره گردید، هر یک به نحوی ریشه در افکار علمای مسلمان هند در دوران تحت سلطه بریتانیا داشت که عمدتاً به افکار شاه ولی الله برمی گشت؛ اندیشه های اصلاحی شاه ولی الله، منشا پیدایش گرایشهای متعدد و مختلف در شبه قاره شد. اما آنچه پایه واقعی اندیشه دینی شاه ولی الله را تشکیل می داد، سلفی گری یا بنیادگرایی از نوع مشابه وهابیت بود؛ تا آنجا که دولت استعماری بریتانیا او را متهم به وهابیت

کرد. این سه جریان فکری اسلامی به طور کل، اکثریت عمده مسلمانان پاکستان را در بر می گیرند و از لحاظ صنفی، دربرگیرنده اصناف حوزوی، دانشگاهی و بازاری - هر سه - می باشد. اما با وجود این تقسیم بندی سه گانه از جریانهای فکری اسلامی در این کشور که جنبه عمومی داشت، تقسیم بندی دیگری نیز وجود دارد که مربوط به مدارس دینی و علما و روحانیون مذهبی می شود. شهرت و رسمیت تقسیم بندی دوم در خصوص محافل حوزوی و مذهبی، بسیار قابل توجه می باشد. در این تقسیم بندی اخیر، اکثر مدارس و علمای دینی سنتی، از لحاظ گرایشهای کلامی و فقهی به دو گروه عمده و مهم تقسیم می شوند، گروه ((دیوبندی)) و گروه ((بریلوی)). این دو گروه، نماینده دو نوع تفکر کلامی و فقهی (در چارچوب فقه حنفی) است که هر یک به تدریج دارای حزب سیاسی مستقلی نیز گردیدند. دیوبندیها از نظر اعتقادی، شباهت کلی به وهابیت پیدا کرده اند. آنها مانند وهابیت، در برابر سایر فرقه های اسلامی، حساسیت زیادی نشان داده و از ((توحید و شرک)) تفسیر ویژه ای ارائه می دهند؛ اما بریلویها حالت انعطاف پذیری بیشتری داشته و از ((توحید و شرک)) هیچ گاه تفسیر سخت گیرانه و مغایر با مشهور ارائه نمی دهند. بریلویها تا حدودی، گرایشهای صوفیانه دارند. و در اعتقاد به ((اولیاءالله)) نزدیک به کلام شیعی می اندیشند. موسس مکتب بریلوی، شخصی به نام احمد رضاخان بریلوی (1856-1921) بود. ((مکتب بریلوی در واکنش نسبت به جنبش محمدبن عبدالوهاب و در مخالفت با عقاید دینی شاه ولی الله، شاه اسماعیل و علمای دیوبندی پدیدار شد.)) ((7)) نماینده سیاسی این مکتب در پاکستان، گروه ((جمعیه العلمای پاکستان)) به رهبری مولانا شاه احمد نورانی و عبدالستار نیازی می باشد.

مکتب ((دیوبندی)) در پاکستان کنونی، نماینده ((دین رسمی)) به شمار میآید و دارای اکثریت در میان مسلمانان اهل سنت است. طرفداران دیوبندی در این کشور، همواره در حال افزایش بوده است؛ بویژه در دو دهه اخیر، رشد دیوبندیها به دلیل رشد بنیادگرایی اسلامی در منطقه و سرمایه گذاریهای وسیع عربستان و همچنین حمایتهای دولت ضیاءالحق و جناح او از آنها، سرعت بیشتری یافته است. عمده ترین گروههای وابسته به مکتب دیوبندی در پاکستان عبارتند از: ((جمعیه العلمای اسلام))، ((سپاه صحابه)) و جمعیت ((اهل حدیث)). این سه جناح، متعلق به مکتب دیوبندی و دارای عقاید مشابه و شعارهای یکسان و حامیان خارجی واحدی هستند. تنها تفاوت این سه جناح در این است که ((جمعیه العلمای اسلام)) به رهبری فضل الرحمان و سمیع الحق، به صورت یک حزب سیاسی وارد صحنه سیاسی کشور گردیده است؛ در صورتی که ((سپاه صحابه)) و ((اهل حدیث)) به ترتیب به فعالیتهای نظامی و فرهنگی رو آورده اند. هماهنگی داخلی این سه گروه در مبارزه علیه مخالفانشان بسیار قابل توجه می باشد. جنبش طالبان افغانستان با هر سه گروه نامبرده ارتباط تنگاتنگی دارد و از حمایتهای معنوی و مادی و حتی انسانی همه آنها در این چند سال برخوردار بوده است. در عین حال، این ارتباط با ((جمعیه العلمای اسلام)) به دلیل عوامل فرهنگی، زبانی و نژادی و نیز تجربه سیاسی در عمل بیش از دو گروه دیگر بوده و هست. مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق، هردو پشتون تبار بوده و در ایالتهاهای بلوچستان و سرحد که موطن اصلی پشتونهای پاکستان به شمار میآید، دارای نفوذ فوق العاده ای هستند.

طلاب علوم دینی افغانستان، رابطه تاریخی دیرینه ای با مدارس دیوبندی در شبه قاره هند داشته اند. قبل از تجزیه هند و به وجود آمدن کشوری به نام پاکستان در سال 1947، اکثر طلاب اهل سنت افغانستان برای ادامه تحصیل به مدارس دیوبندیه در هند می رفتند. عزیز احمد هندی در این باره چنین می گوید: ((از سرتاسر هند و از جنوب آفریقا، مالایا، آسیای مرکزی و ایران بخصوص افغانستان محصلینی به دیوبند آمدند.)) ((8)) در دوران مولانا محمود الحسن

(1850-1921) که یکی از برجسته ترین علمای نسل دوم مکتب دیوبندی به شمار می‌آید، مدارس دینی زیادی با تفکر دیوبندی در ایالت سرحد پاکستان، تاسیس شد. همزمان با این دوره، مدارس متعلق به اهل حدیث (جناح دیگر وابسته به دیوبند) نیز در ایالت سرحد شمال غربی بر فعالیتهای خود افزودند ((و مدارس را در اترک، اکوره و در دره کتر... ایجاد کردند.)) ((9))

پس از به وجود آمدن کشور پاکستان، بیشترین طلاب اهل سنت افغانستان، مسیر خود را از هند به ایالت سرحد شمال غربی پاکستان تغییر دادند. ایالتهای جنوبی و شرقی افغانستان عمدتاً با مدارس ایالت سرحد پاکستان ارتباط برقرار کرد؛ در حالی که ولایات جنوب غربی و غربی این کشور با مدارس ایالت بلوچستان پاکستان ارتباط برقرار نمود. نفوذ فرهنگی مدارس پاکستان در افغانستان، از این زمان به بعد کاملاً محسوس است. آثار علمای بزرگ دیوبندی از عربی و اردو به پشتو ترجمه گردیده و در افغانستان به چاپ می‌رسید. عزیز الرحمان سیفی از مترجمین معروف آثار سلیمان ندوی و شبلی نعمانی، نقش مهمی در این امر داشته و ترجمه های او در دهه 1340 و 1350 به وسیله ((پشتو تولنه)) در کابل انتشار یافت.

رگه های تفکر دیوبندی از این زمان به تدریج وارد افغانستان گردید؛ اما بیگانگی آن با دین رسمی افغانستان، مانع از مقبولیت آن در سطح وسیع می‌گردید. آلیوروا محقق و کارشناس غربی مسائل افغانستان درباره نفوذ تفکر دیوبندی در این کشور در قبل از انقلاب چنین می‌نویسد: ((بعد از تجزیه هند در سال 1947، بسیاری از طلاب افغانی به مدارس که در نزدیک آنها در ایالت سرحد شمال غربی ایجاد شده بود، رفتند. آنها عمدتاً پشتون و بعضاً نورستانی و بدخشانی بودند. برخی از آنان به ایدیولوژی اهل حدیث گرویدند و هنگام بازگشت به افغانستان، در مقابل تصوف و مذهب حنفی مبارزه کردند. مثلاً زیارت‌های محلی را تخریب می‌نمودند. حنفیها معمولاً آنها را ((وهابی)) می‌نامیدند؛ لکن آنها، خود را سلفی می‌خواندند.)) ((10)) ارتباط فکری بین طلاب و علمای افغانستان از یک طرف و مدارس تحت نفوذ مکتب دیوبندی در پاکستان از طرف دیگر، در طول دهه های گذشته کم و بیش برقرار بوده است. این ارتباط، تا قبل از دوران جهاد افغانستان، حالت طبیعی و آرامی داشت؛ اما پس از آغاز جهاد، ناگهان دگرگون شده و روند شتاب آلودی به خود گرفت. شتاب این روند زمانی بیشتر محسوس گردید که پاکستان و عربستان تصمیم گرفتند به جای حمایت از احزاب میانه رو اسلامی در قضیه افغانستان، از احزاب تندرو اسلامی حمایت به عمل آورند. پس از همین مساله بود که جمعیه العلمایاسلام و اهل حدیث با پشتوانه مالی و سیاسی قوی، طرحهای بنیادی و دراز مدتی را برای مهاجرین و مجاهدین افغانی روی دست گرفته و با حوصله مندی تمام، برای اجرای کامل آن وارد عمل شدند. ((اهل حدیث)) با حمایتهای مالی و فکری موسسات خیریه عربستان، علاوه بر توسعه برنامه های فرهنگی و آموزشی خود در داخل پاکستان، و در ولایتهای شرقی افغانستان نیز وارد فعالیت گردید. هواداران افغانی اهل حدیث در ولایتهای کتر و بدخشان و مناطق نورستان شمالی، ((امارتهایی)) به سبک دولت وهابی عربستان تاسیس نمودند. مولوی افضل که ابتدا در دیوبند و سپس در اکوره (ایالت سرحد پاکستان) تحصیل کرده بود، پس از بازگشت در منطقه اصلی خود، بارگ متل، ((دولت اسلامی افغانستان)) را تاسیس کرده و قبیله کاتی را به وهابیت سوق داد. یکی از شاگردان مولوی افضل به نام مولوی شریقی (sharigi) (امارت وهابی خود را در اطراف ارگو در استان بدخشان ایجاد کرد، و در ((کتر)) مولوی جمیل الرحمان تحصیل کرده مدرسه ثلثین پیشاور، دولت ((وهابی)) را در دره پیچ بنیان نهاد.)) ((11)) این افراد، همزمان با فعالیتهای نظامی - سیاسی به فعالیتهای فرهنگی و تبلیغی نیز اشتغال داشتند؛ اما رقابتهای سیاسی با دیگر فرماندهان محلی که وابسته به احزاب دیگر مجاهدین بودند، مجال زیادی به این مولویها نداده و سرانجام دو نفر اخیر به قتل رسیدند.

((جمعیه العلمای اسلام)) شاخه فضل الرحمان نیز در طول دوره جهاد و دهه پس از آن، دامهای گسترده ای را در ایالت بلوچستان و سرحد برای شکار نسل جوان مهاجرین گسترانیده بود. جمعیه العلمای اسلام در طول سالهای جهاد، رابطه نزدیکی با مجاهدین بویژه ((حرکت انقلاب اسلامی)) مولوی محمد بنی محمدی و قوم درانی در ولایات قندهار و هلمند داشته است. این حزب از لحاظ فکری، شاخه ((جمعیت طلبای حرکت انقلاب اسلامی)) را که در بلوچستان مرکزیت داشت، تغذیه می کرد. طلاب وابسته به حرکت انقلاب اسلامی و متأثر از تفکر دیوبندی، در سخت گیری بر حفظ ظواهر اسلامی و مخالفت با وسایل صوتی در جبهه های مجاهدین در دوران جهاد شهرت داشته و با هر نوع تمایلات غیرشرعی شدیداً مقابله می نمودند. رفتار خشونتآمیز و سخت گیرانه طالبان و حرکت انقلاب اسلامی در برخی مناطق افغانستان در زمان جهاد زبانزد همگان بود. اما آنچه سرانجام از طالبان و حامی پاکستانی آنان، ((جمعیه العلما)) چهره ای قهرمان و ناجی به تصویر کشید، تحولاتی بود که پس از سال 1373 در صحنه نظامی - سیاسی افغانستان نمایان گشت. در این تحولات ((جمعیه العلمای)) از لحاظ فکری و ایدئولوژیکی و حتی عملی نقش کلیدی در بسیج طالبان به عهده داشته و دارد؛ زیرا ((جمعیه العلمای اسلام)) نقش موثری را در زمینه تعلیم و تربیت اطفال و نوجوانان، تحت نام عقیده و مذهب، ایفا کرد.)) (12)

مشترکات فرهنگی، قومی، زبانی و قبیله ای سبب جذب جوانان افغانی در مدارس جمعیه العلمای اسلام شد، که در نتیجه، عامل گرایش ناخودآگاه آنان به آموزه های دیوبندی جمعیه العلمای اسلام نیز گروید. ((طالبان که بینش وسیع نداشته، از قرآ و قصبات، راساً به مدارس جمعیه العلمای اسلام پیوسته اند و یکباره، به مریدان بلاقید دیوبندیها مبدل گشتند. لذا تعبیر سخت گیرانه طالبان از اسلام و تعصب دیوانه وار آنها در برابر زنان که با عنعنات قوم پشتون نیز هماهنگی دارد، از آنجا ناشی شده است)) (13) به طور کلی، مدارس که متعلق به جناح دیوبندی در پاکستان بوده و طلاب دینی را در آنها بر اساس آموزه های دیوبندی آموزش می دهند، بعضاً قرار ذیل هستند:

دارالعلوم حقانیه اکوره ختک در ایالت سرحد، مدرسه اشرفیه در لاهور، جامعه بنوری تاون و دارالعلوم کده در کراچی، دارالعلوم تندو الله یارخان در سند، جامعه مدینه در لاهور، مدرسه خیرالمدارس مولتان و چندین مدرسه مهم دیگر در کوئته بلوچستان.

2- اصول فکری

با توجه به مطالبی که پیرامون منابع تاثیرگذار بر اندیشه طالبان و زمینه و بستر آموزش و پرورش آنان بیان داشتیم، سیر تفکر دینی طالبان نیز تا حدودی روشن خواهد شد. تفکر دینی طالبان در حقیقت همان تفکر دیوبندی است که نسخه بدل ((وهابی گری)) در شبه قاره هند به شمار می رود. جهت روشن شدن بهتر مبانی فکری طالبان و دیوبندی، چند محور را در اندیشه آنان مورد ارزیابی قرار می دهیم.

1-2 - احیای مدل خلافت

مهمترین اصل در اندیشه سیاسی دیوبندی و سایر گروههای بنیادگرای افراطی از جمله طالبان، احیای اصل خلافت در نظام سیاسی اسلام است. شاه ولی الله هندی سر سلسله نهضت بیداری اسلامی در شبه قاره که مکتب بنیاد گرای دیوبندی نیز متأثر از افکار اوست، احیای خلافت اسلامی را رکن اساسی در اسلامی شدن جامعه دانسته است. شاه ولی الله مانند اکثر دانشمندان اهل سنت، شیوه ایجاد خلافت اسلامی را در چهار مورد خلاصه می کند: بیعت اهل حل و عقد، شورا، نصب و غلبه. ((14)) جالب اینجاست که شاه ولی الله یکی از ویژگیهای خلیفه را ((شرافت نسبی و قومی)) دانسته که این امر با تفکر امروزی طالبان که خود را

منتسب به یک گروه قومی برتر (پشتون) می داند، کاملاً سازگاری دارد. طالبان با توسل به این ویژگی خلیفه، نه تنها حق خلافت را شایسته انحصاری مردم پشتون می داند که از میان پشتونها نیز تنها قوم ((درانی)) را قوم برگزیده این مقام قلمداد می نماید. طالبان با اعتقاد به اصل خلافت، قبل از دستیابی به هر نوع پیروزی قاطع در افغانستان، عجلانه خلیفه دولت احتمالی آینده خود را در قندهار تعیین نموده و با الگوپذیری از ابوالکلام آزاد تنوریسین جمعیه العلمای هند تنوری ((امارت اسلامی)) را در افغانستان به اجرا گذاشت. تنوری ((امارت اسلامی)) که با تنوری خلافت سازگاری کامل دارد، اولین بار در تاریخ معاصر شبه قاره هند به وسیله ابوالکلام آزاد و جمعیه العلمای هند پیشنهاد گردیده و در دوره جهاد، گروههای وهابی گرای پیرو دیوبند، آن را در برخی استانهای شرقی و جنوب شرقی کشور تجربه نمودند و هم اینک، طالبان نیز که از اعقاب فکری جمعیه العلمای هند بشمار می رود، این طرح را در افغانستان پیاده می نماید. در تنوری ((خلافت)) و ((امارت)) آن طوری که طالبان آن را می خواهد، مردم و احزاب جایگاهی ندارند. تعدادی از سران قبایل و نخبگان دینی تحت عنوان اهل حل و عقد گرد هم آمده و فردی را برای این پست نامزد می نمایند و آنگاه تمام اختیارات کشور به شخص خلیفه یا امیرالمومنین منتقل خواهد شد. طالبان به وضوح اعلام کرده است که ((در افغانستان انتخابات برگزار نخواهد شد؛ چون انتخابات یک تقلید غیر اسلامی است.)) (15)

2-2 - مبارزه با نوآوریهای مدنیت غربی

مخالفت با مفاسد فرهنگ و تمدن غربی در کل، یکی از شعارهای اساسی تمامی گروههای اسلامی است؛ اما آنچه بنیادگرایی افراطی از نوع طالبان را از بقیه گروههای اسلامی جدا می سازد، نفی مطلق مدنیت غربی به وسیله آنهاست. گروههای دیگر اسلامی مانند اخوانیها با دید نقادانه به تمدن غربی نگریسته و ضمن رد جنبه های منفی آن، از پذیرش جنبه های مثبت آن استقبال می نمایند؛ در صورتی که طالبان و مکتب دیوبندی و وهابی در اوایل کار با هر نوع دستاورد تمدن غربی به مخالفت برخاسته و سپس به تدریج به سوی محافظه کاری تمایل پیدا می کنند. برخورد غیر نقادانه، چه در امر پذیرش و یا نفی فرهنگ غربی، مشکلات بیشمار را به همراه دارد. مخالفت تعصبآمیز طالبان با تلویزیون، وسایل تصویربرداری، لباس فرنگی، سینما و امثال آن، نشانه آشکاری بر روحیه ستیزه جویی آنان با مظاهر تمدن غربی است؛ چه اینکه تلویزیون و سینما در نزد طالبان از ((ابزار شیطان)) به حساب آمده و در ردیف آلات لهو و لعب که مشروعیتی در دین ندارد، قرار می گیرد. وزیر امر به معروف و نهی از منکر طالبان در مرداد ماه سال گذشته در باره اقداماتش در خصوص جمع آوری دستگاههای تلویزیون از شهر کابل گفت: ((طرف دو روز گذشته، از فروشگاههای نقاط مختلف شهر بیش از یکصد دستگاه تلویزیون مصادره شده است)) او گفت ((دستگاههای مصادره شده سوزانده و یا منهدم می شود)) (16) مخالفت طالبان با ابزار تصویری تا آنجا شدت و جدیت یافته است که امیرخان متقی، وزیر اطلاعات و فرهنگ طالبان می گوید: ((پس از این، مردم عکسها و آلبومها را در خانه های خود نگه داری نکنند؛ زیرا این مساله با اسلام در تضاد است)) به نظر می رسد که طالبان در امر مبارزه با مظاهر تمدن غربی، دچار نوعی تناقض گردیده است؛ چرا که آنها از یک طرف مخالفت آشکار خود را با مظاهر فرهنگ و تمدن غربی ابراز می دارند و از طرف دیگر، به طور وسیع در فعالیتهای روزانه خود عملاً از آنها سود می جویند.

3-2 - بازگشت به عصر قبل از تجدد و تفسیر سخت گیرانه از مفاهیم دینی

یکی از پیچیدگیهای اساسی در بینش طالبان به طور اخص و بنیادگرایی افراطی به طور اعم، روح تعبد گرایی و قداست بخشی نسبت به دستاوردهای کلامی و فقهی پیشینیان می باشد. بنیادگرایی افراطی، دوران صدر اسلام و میانه را دوره طلایی و مصون از هر نوع خطا تلقی نموده

و راجع به تفاسیر و تاویلهای دینی این دوره، اعتقاد جزم گرایانه دارد. اجتهاد و استنباط تازه، در این مکتب جایگاهی ندارد و مردم عموماً موظف به پیروی نقادانه از کلمات و گفتار علمای سلف می باشند. برداشت صرفاً تقلیدگرایانه اینها از دین، سبب بدبینی و حتی دشمنی آنان با الگوهای زندگی رایج در دنیای معاصر جهان اسلام گردیده است. تنها الگوی مطلوب در نزد بنیادگرایان افراطی، الگوی زندگی جوامع روستایی قرون اولیه اسلامی می باشد و رفتار خشک و متحجرانه آنان با زنان و نوع نگرش شان نسبت به نقش اجتماعی و تربیتی زن در جامعه، ریشه در همین روح سلفی گری آنها دارد که با ضروریات زندگی کنونی کاملاً بیگانه است. همچنین تفسیر آنان از مفاهیمی مانند ((توحید و شرک)) که بنیاد اندیشه کلامی بنیادگرایی افراطی را تشکیل می دهد، در مغایرت آشکار با تفاسیر رایج آن مفاهیم در نزد سایر مکاتب اسلامی است. شاه ولی الله هندی، رهبر فکری بنیادگرایی افراطی در شبه قاره، دایره ((توحید)) را تا آنجا تنگ می نماید که حتی هر نوع استمساک ظاهری به وسایل دیگر را که در راستای قدرت الهی در نظر گرفته شده باشد، شرک به شمار میآورد. از دیدگاه این دانشمند هندی، نذر کردن برای ائمه و سوگند یاد نمودن به اسامی آنان و نیز نامگذاری فرزندان به اسامی ای مانند ((عبدالشمس)) و غیره، از مصادیق شرک به شمار میآید. ((17)) جلوه های همین نوع طرز تفکر، در سران طالبان نیز مشهود است. طالبان با تفسیر سخت گیرانه از اسلام، زندگی خصوصی و حریم شخصی افراد را تحت نظارت دقیق مامورین خود گرفته و از ((بلندی موی سر)) تا ((کوتاهی موی صورت)) و از حمام عمومی تا تردد زن در محیط بیرون از منزل، عموماً تحت ضوابط و مقررات حکومتی آنها در آمده است. و همچنین در مساله اعتقاد به توحید و مبارزه با مظاهر شرک، تا آنجا شدت عمل به خرج داده که حتی نگه داری عکس و اسباب بازی کودکان در منزل را مغایر با عقاید توحیدی اسلام اعلام کرده است.

4 - 2. خود حق پنداری ستیزگرایانه

بنیاد گرایی افراطی از نوع وهابی، با توسل به حربه ((تکفیر))، به مبارزه با تمامی مذاهب و فرق اسلامی غیر از خود رفته و به جز خویشتن، سایر گروهها را یکسره بر باطل و حتی کافر می پندارد. مکتب دیوبندی در پاکستان، جناح فکری رقیب خود ((بریلوی)) را که حلقه دیگری از سنیان حنفی مسلک است، کافر قلمداد نموده و مخالفت با آن را از وظایف شرعی خود می پنداشت؛ چنانکه ((سپاه صحابه)) در اوان ظهورش، مبارزه با بریلویها و شیعیان را در کنار هم، از اهداف اصلی خود قرار داده بود؛ اما پس از سیاسی شدن گروه مذکور، شیعیان به عنوان تنها دشمن اصلی برای آنها مطرح گردید. دشمنی با شیعه در تاریخ مکتب دیوبندی سابقه دیرینه ای دارد. شاه ولی الله دهلوی در قرن هیجدهم میلادی، پیرامون مذهب شیعه چنین ارزیابی داشت: ((و از ذریت حضرت مرتضی سه فرقه ضاله برآمدند که هیچ تقصیر نکردند در برهم زدن دین محمدی اگر حفظ او تعالی شامل حال این ملت نبودی. از آن جمله شیعه امامیه که نزدیک ایشان قرآن به نقل ثقات ثابت نیست... و در ختم نبوت زندقه پیش گرفته...)). ((18)) فرزند شاه ولی الله، شاه عبدالعزیز در ادامه راه پدر، کتابی به نام ((تحفه اثنا عشریه)) در رد مذهب شیعه امامیه به تحریر درآورد. نامبرده در این کتاب، راجع به پیدایش مذهب شیعه چنین قلم زده است: ((شیعه به وسیله عبدالله بن سبا یهودی در دوران خلیفه سوم و چهارم به وجود آمد و شیعه بر اثر وسوسه این شیطان لعین، چهار فرقه شد.)). ((19))

جنبش طالبان در افغانستان نیز دارای چنین تفکر ضد شیعی می باشد. طالبان پس از تصرف شهر مزارشریف در مرداد ماه سال 1377، دستور قتل عام وسیع شیعیان را صادر کرده و نظامیان آن، گروه گروه شیعیان را به عنوان ((رافضی)) و ((کافر)) به خاک و خون کشیدند. افراد طالبان که در جنگ اول مزار شریف (خرداد 1376) به اسارت نیروهای حزب وحدت اسلامی

درآمده بودند، آشکارا از ((وجوب جهاد)) علیه رافضیهای کافر و ازبکهای ملحد (زیرا ازبکها در سابق ملیشای دولت کمونیستی کابل بودند) سخن بر زبان آورده و کشته شدن در مقابل ((جبهه متحد)) را ((شهادت)) در راه خدا می دانستند. دشمنی طالبان با ایران نیز ریشه در همین باور نادرست آنها دارد؛ چنانکه همفکران آنها (دیوبندیها) در پاکستان، خصومت آشکارشان را با ایران شیعی از کسی مخفی نمی دارند.

وجود پندار خود حق مداری همراه با اعمال روشهای ستیزجویانه علیه افکار و جناحهای دیگر، تصویری کاملاً خشن و انعطاف ناپذیر از طالبان ارائه داده است.

حاکمیت یافتن کامل این تفکر در عرصه سیاسی و اجتماعی، خطر بزرگی برای آزادی اندیشه، اعتقاد و بیان و در نتیجه، رشد علم و دانش و خلاقیت در پی خواهد داشت. معمولاً در نظامهای تحت اداره بنیادگرایی افراطی، بدیهی ترین حقوق عمومی مردم در زمینه های سیاسی و فرهنگی نادیده گرفته می شود و تشکلهای مستقل در سایه آن می خشکد؛ چنانکه امروز در شهرهای تحت اداره جنبش طالبان، نمونه های آن به وضوح به مشاهده می رسد. احزاب و گروههای نامدار جهادی و شخصیتهای علمی و سیاسی مستقل، کمترین جایگاهی در نظام سیاسی - اداری طالبان ندارند. رسانه ها و نشریه های مخالفین علی رغم حفظ هویت اسلامی و علمی به تعطیلی کشیده شده است و سرمایه های علمی و باستانی، قربانی تعصبات ناروا گردیده و اکثراً به نابودی کشیده شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است.

ب - باورهای قوم مدارانه

تردیدی نیست که دین، فرهنگ، عرف و اجتماع و حتی موقعیت اجتماعی و اقتصادی هر یک به نوبه خود، تأثیری بر افکار و رفتار انسان برجای می گذارد. تأثیرگذاری اینگونه عوامل بر بینش و رفتار افراد واضحتر از آن است که نیاز به استدلال داشته باشد. اکنون باتوجه به این پیش فرض، نگاهی به جایگاه عرف و سنت در جامعه پشتون افغانستان انداخته و تأثیر آن را بر رفتار طالبان، مورد اشاره قرار می دهیم. جامعه پشتون افغانستان یک جامعه قبایلی است که ارزشهای قومی و قبیله ای در آن بسیار ریشه دار و مستحکم می باشد. میزان تأثیرپذیری فرهنگ عمومی پشتونها از آداب و رسوم قبایلی، بسیار بیشتر از آن است که در فرهنگ سایر گروههای نژادی این کشور دیده می شود. پشتونهای افغانستان دارای نوعی آداب و رسوم بخصوصی هستند که به بنام ((پشتون والی)) یاد می شود. ((پشتون والی)) در عرف پشتونها ((هم مجموعه قوانین و هم ایدئولوژی است.)) ((20)) ((قوانین و احکام پشتون والی حوزه وسیعی از رفتار و روابط انسانی پشتونها را دربر می گیرد. مهمترین اصول این مجموعه، قوانین ناظر بر کرامت انسانی، کین خواهی و مهمان نوازیاند.)) ((21))

با توجه به پیوندهای پایدار قبیله ای و استحکام سنتهای ملی پشتونی در جامعه پشتونها، این گروه نژادی دارای احساس تعلق شدیدی نسبت به هم‌نژادان خود بوده و همدردی و همیاری یکدیگر را از وظایف رسمی قبیله ای خود می دانند. وجود این ((احساس تعلق)) شدید نسبت به همدیگر، باعث گردیده که این قوم علی رغم نزاعهای ممتد داخلی، این خصومتها را در شرایط حساس و بحرانی کنار گذاشته و موقتاً در موضوع مربوط به سرنوشت مشترک، به دور هم گرد آیند. جریان تاریخی مساله ((پشتونستان)) در پاکستان، ریشه در پیوندهای خونی این مردم دارد که پشتونهای دو طرف ((خط دیوارند)) علی رغم دوگانگی در تبعیت و شهروندی، هیچ گاه همدیگر را به فراموشی نسپرده اند. اگر امروز ((جمعیه العلمای اسلام)) به رهبری مولانا فضل الرحمان و سمیع الحق و دیروز ((جماعت اسلامی)) به رهبری قاضی حسین احمد، با تمام امکانات و علی رغم مصالح عمومی ملت و مردم پاکستان، به حمایت از گروههای اسلامی در افغانستان شتافتند، بی تأثیر از تمایلات قومی، قبیله ای و پشتونی آنها نبوده

است؛ چه اینکه، هر سه رهبر نامبرده و منحصرافعال در قضایای افغانستان، وابسته به گروه نژادی پشتون می باشند. بنابراین، می توان مدعی شد که ((عرف و سنت)) جایگاه بس مهمی در جامعه پشتونها داشته و دارد.

اکنون که جایگاه سنت و عرف را در فرهنگ و اندیشه پشتونها متوجه شدیم؛ تاثیر این سنت را بر افکار دینی و سیاسی سران جنبش طالبان به طور فشرده مورد ارزیابی قرار می دهیم. جنبش طالبان به عنوان یک جنبش برخاسته از جامعه پشتون افغانستان، آن هم از دل مردمان روستایی و غیرشهری که دارای تعلقات سنتی و قبیله ای شدیدتری هستند، نمی تواند از تاثیرپذیری فرهنگ قبیله ای به دور باشد. اساس تاثیرپذیری طالبان از فرهنگ قبیله ای پشتون، در نوع تفسیر آنها از مفاهیم و قوانین دینی، کاملاً محسوس است. اولین و مهمترین گام در تاثیر فرهنگ قبایلی بر اندیشه دینی طالبان، درنوع گزینش الگوی نظام سیاسی و راههای مشروعیت دهی به آن به وسیله آنها مشاهده می شود، مثلاً مدل نظام ((خلافت)) در تفکر سیاسی طالبان اگر چه در اصل، خود یک مدل اسلامی است که هیچ مسلمانی در اسلامی بودن آن تردید بخود راه نمی دهد، اما انتخاب آن به عنوان تنها مدل حکومت مشروع از میان سایر مدل‌های موجود در جهان اسلام و دنیای جدید، انگیزه های دیگری نیز می تواند داشته باشد؛ چه اینکه، قرار گرفتن یک فرد مطلق العنان در راس یک نظام حکومتی که هیچ نقشی به سایر افراد ملت ندهد، با مدل نظام ریاستی قبیله ای مرسوم در جوامع روستایی پشتونها، شباهت زیادی دارد. در مدل نظام اداری قبیله ای، شخص رئیس قبیله مافوق همه مردم تصور شده و اراده او جنبه قانونیت دارد. همچنین اعمال رئیس قبیله، از هر نوع انتقادی مصون است. در نظام ((امارتی)) نوع طالبانی در افغانستان نیز رابطه ملت با امیر، شبیه نوع رابطه ای است که میان افراد قبیله وجود دارد؛ چرا که ملت در چنین نظامی نه تنها حق نظارت بر دولت را که یک حق مشروع اسلامی است ندارد؛ بلکه حق آزاد زیستن در دایره زندگی خصوصی در چارچوب مقررات اسلامی را نیز دارا نمی باشد. این در حالی است که اصالت در اسلام بر نفس اجرای قوانین اسلامی قرار گرفته است، نه بر اجرای یک فرم خاص برگشت ناپذیر (امارت) که کارآیی اصلی خود را کاملاً از دست داده باشد. بنابراین، با فشاری بر مدل نظام ((امارتی)) به همان اندازه که منشا دینی دارد، منشا اقتدار سالاری قبیله ای نیز دارد.

نوع بینش خاص طالبان نسبت به ((زن)) و حقوق آن در جامعه و حتی خانواده، مورد دیگری از تاثیر عرف پشتونی بر برداشت دینی آنها می باشد. جایگاهی که ((زن)) در سایه حکومت دینی طالبان کسب نموده است، غیر از جایگاهی است که ((زن)) در نزد دیوبندیان پاکستان احراز کرده است. بدون شک، اصل مکتب دیوبندی طرفدار عدم حضور زن در محیط خارج از منزل است؛ اما با وجود آن، محدودیتهایی که از سوی طالبان در حق زنان اعمال می شود، هرگز قابل مقایسه با سیاستهای جمعیه العلمای اسلام در پاکستان نیست. زن در عرف رسمی و ملی پشتونها، موجودی است محکوم به حضور در منزل که حق رفت و آمد در اجتماع را نداشته و باید از ارتباط با هر مرد اجنبی برکنار باشد. زن در این فرهنگ، شخصیت مستقل ندارد. او تا قبل از دوران ازدواج، عنوان ملکیت پدر را یدک می کشد و پس از ازدواج، شوهر و خانواده شوهر، مالک تام الاختیار او به شمار رفته و درباره سرنوشت او تصمیم می گیرند. تعلیم و تحصیل زنان در محیطهای باز و مدارس جدید، عملی است ناروا. عبدالحکیم مجاهد، سفیر طالبان در پاکستان درباره نوع نگرش سنتی طالبان نسبت به آموزش دختران چنین می گوید: ((تمام ارتش ملی و نیروی پلیس ما، داوطلبانی از مناطق پیر و سنتی هستند و معتقدند فرستادن دختران به مدرسه، کاری بی شرمانه است.)) ((22))

((خشونت و انعطاف ناپذیری)) دو ویژگی دیگر در شیوه سیاستمداری طالبان است که محصول

فرهنگ سنتی پشتونها محسوب می شود. معمولا فرهنگ قبایلی، فرهنگی توام با خشونت و انعطاف ناپذیری است ((کین خواهی)) و انتقام جویی))، از اصول مهم در عرف ((پشتون والی)) می باشد و مردم قبایل پشتون، در امر ((کین خواهی)) در دو کشور افغانستان و پاکستان شهرت دارد و این ضرب المثل معروف را همگان به یاد دارند که ((اگر پشتون پس از 20 سال دست به انتقام بزند، فکر می کند که خیلی زود اقدام کرده است)). رفتار خشونتآمیز طالبان با مخالفین و مردمان تحت سلطه خود بویژه مردمان ((هزاره)) و ((ازبک)) ریشه در خصلت کینه جویی و انتقام گیری آنان از دشمنانشان دارد. و اگر جنبش طالبان با تاکید بر سیاست نظامی گری، بررسی راههای مسالمتآمیز با مخالفان خود را مردود می شمارند، تا حدودی متأثر از این ایده است که نظامی گری، سمبل قدرت و غیرت و شجاعت و مردانگی محسوب می شود که در سنت پشتونها، معنای بزرگی دارد و گفت و گو و مذاکره نشانه ترس و بزدلی و بی همتی و زانو زدن در برابر خصم تلقی می شود که از نظر عرف پشتون والی، عملی کاملاً ناپسند به شمار می آید.

علاوه بر موارد نامبرده، نمونه های متعدد دیگری نیز در تفکر طالبان وجود دارد که متأثر از آداب و رسوم قبیله ای و ملی آنها بوده و هم اکنون تحت عنوان ((شریعت))، در مناطق تحت کنترل آنان به اجرا گذاشته می شود؛ مانند: بیگانه ستیزی، مخالفت با نهادها و مقررات بین المللی، دشمنی با زندگی و مظاهر شهری و نیز مخالفت با جذب نیروهای باقی مانده از رژیم کمونیستی سابق، تحت عنوان ننگ پشتونیسیم و... بنابر این، آنچه طالبان به عنوان یک گروه مذهبی - سیاسی، تحت نام دین و مذهب ارائه می دهد، نمی تواند صرفاً مذهبی باشد؛ بلکه مذهبی است که با پیش فرضهای فرهنگ سنتی و قبایلی شکل گرفته و تفسیر یافته است.

نتیجه

جنبش طالبان، جنبشی است متشکل از نیروهای مردم پشتون افغانستان که از لحاظ فکری، از خارج از مرزهای این کشور تغذیه می شود. تفکر مذهبی - سیاسی کنونی طالبان، ریشه در اندیشه های اسلامی شناخته شده در داخل جامعه افغانستان ندارد. تفکر رایج در جامعه افغانستان، تفکر اخوانی، لیبرالی و اصلاحی از نوع خردگرایانه آن است و بنیادگرایی افراطی نوع طالبانی، صرفاً در مناطق روستایی در حد انسجام نیافته، حضور داشته که به عنوان یک اندیشه جدی هیچ گاه قابل توجه نبوده است. اما تحولات دو دهه اخیر با توجه به زمینه های تاریخی، سبب شکل گیری و رشد نوع تفکر طالبانی در این کشور گردید.

تفکر طالبانی اگر چه در ظاهر به عنوان تفکر خالص اسلامی در افغانستان تبلیغ می گردد و حتی بعضی از کشورهای همجوار را نیز تحت تاثیر ماهیت اسلامی خود قرار داده است؛ اما با یک ارزیابی عمیق از سنتهای قبیله ای افغانستان و نقش عرف و ((عنعنات)) در فرهنگ روستایی و قبایلی این کشور، درمی یابیم که تفکر جدید به همان اندازه که ماهیت مذهبی دارد، ماهیت قبایلی نیز دارد. درستی این ادعا با تحلیل مقایسه ای بین تفکر طالبان در داخل جامعه افغانستان و الگوی مادر در دو کشور پاکستان و عربستان، بیش از پیش روشن می گردد. در عین حال، اندیشه جنبش طالبان به دور از ویژگیهای محلی و تفسیرهای متأثر از فرهنگ داخلی، اندیشه ای است که در شبه قاره هند و برخی از کشورهای حاشیه خلیج فارس به صورت اندیشه رسمی مطرح بوده و در میان توده های مردم (نه نخبگان) ریشه عمیقی پیدا نموده است.

پی نوشت ها

1. هفته نامه همبستگی، ش 6، مقاله احمد رشید روزنامه نگار پاکستانی، ص 4.
2. سید احد موثقی، جنبشهای اسلامی معاصر، سمت، تهران، 1374، ص 193-194.
3. عزیز احمد، تاریخ تفکر اسلامی در هند، کیهان، تهران، 1367، ص 83.
4. مودودی، نظام سیاسی اسلام، ترجمه زین العابدین، ابن سینا، تبریز، 1358.
5. مودودی، قانون اساسی در اسلام، ص 115.
6. سید احمد موثقی، پیشین، ص 280.
- شیرالحسن، جنبش اسلامی و گرایشهای قومی در هند، ترجمه حسن لاهوتی، آستان قدس رضوی، ص 363.
8. عزیز احمد، پیشین، ص 84.
- اولیور روار، افغانستان از جنگ مقدس تا جنگ داخلی، فصل پنجم. این کتاب در دست ترجمه است و هنوز منتشر نشده است.
10. همان.
11. همان.
12. هفته نامه همبستگی، ش 6، ص 5.
13. هفته نامه همبستگی، ش 7، ص 10.
14. شاه ولی الله هندی، حجه الله البالغه، مصر، 1294، ج 2، ص 137-138.
15. ماهنامه صراط، ش 3 و 4، ص 36.
16. برای مطالعه بیشتر ر.ک به: ماهنامه صراط، سال اول، ش 3 و 4، ص 27-28.
17. شاه ولی الله هندی، پیشین، ص 60-61.
18. شاه ولی الله هندی، قره العینین فی تفضیل الشیخین، پیشاور پاکستان، 1310، ص 169-181.
19. عبدالعزیز دهلوی، تحفه اثنا عشریه، پیشاور پاکستان، 1896، ص 4.
20. اولیور روار، افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، آستان قدس رضوی، 1369، ص 28.
21. کلی فورد، مری لوئیس، سرزمین و مردم افغانستان، مرتضی اسعدی، تهران، 1367، ص 142-214.
22. ماهنامه صراط، سال اول، ش 2، ص 32.